

## يك كتاب فراموش شده

ترجمه فارسی كتاب، الفرج بعد الشدة

تأليف حسين بن اسعد مؤيدى دهستانی

يکى از کتب بسيار مشهور در ادبيات عربى و فارسى كتاب «الفرج بعد الشدة» است که اصل عربى آن تأليف قاضى ابوعلی محسن بن علی بن محمد تنوخى (۳۲۹-۳۸۴) است که در دو جلد در سالهاى ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ ميلادى در قاهره بطبع رسيده. كتاب فرج بعد الشدة قاضى تنوخى را تا آنجا که ما ميدانيم دو نفر بفاصله‌اى قريب بچهل پنجاه سال از زبان عربى بفارسى نقل کرده‌اند يکى سديد الدين محمد عوفى مؤلف معروف دو کتاب لباب الألباب و جوامع الحكايات که آنرا در حدود سال ۶۲۰ بفارسى برگردانده ولى تاکنون نسخه‌اى از آن ديده نشده اما خود مؤلف در کتاب ديگر خويش يعنى جوامع الحكايات مکرر از آن نقل مينمايد ديگرى حسين بن اسعد مؤيدى دهستانی که ترجمه او خوشبختانه در دست است و غرض ما هم از نوشتن اين مقاله بحث در باب همين ترجمه اوست.

دهستانی در مقدمه ترجمه خود چنين مينويسد :

«راى ارباب معنى و اصحاب هنر چنان اقتضا کرده که در اين معنى که ايزد سبحانه و تعالى اهل اين زمانه را بعد از آنکه بشدت و بلا و محنت و عنا مبتلى بودند و بسبب سعادت و عنايت و تربيت آن دستور صاحب قران ۱ بدولت و فراغت و رفاهيت رسيدند و از آن شدت فرج و از آن مضيق مخرج ارزاني داشته است مجموعه از نظم و نثر پرداخته گردد تا در مستقبل روزگار کسانى که بمحنتى و شدتى گذشته

۱- يعنى صاحب عز الدين طاهر فريومدى وزير خراسان که بلافاصله در متن مقاله ذکر او آمده است.

وقوف یابند ونوق ایشان بکرم ایزد سبحانه و تعالی درامید گشایش آن شدت مضاعف شود و باتفاق تألیف این تاریخ و تصنیف این مجموعه را بمنشی این کلمات حسین بن اسعد بن الحسین الدهستانی المؤیدی ... کردند.

این ترجمه را مؤیدی چنانکه خود در ضمن همین مقدمه میگوید بنام «معدن العلم والعطاء مرکز العز والعلاء عزالدینیا والدین علاه الاسلام والمسلمین المخصوص بعناية رب العالمین طاهر بن زنگی الفریومدی» ساخته و پرداخته است.

قبل از اینکه در بحث در باب ترجمه دهستانی داخل شویم لازم میدانیم که این عزالدین طاهر بن زنگی و خاندان او را معرفی کنیم.

### ۱- خاندان زنگی

عزالدین ابوالطیب طاهر بن زنگی بن طاهر فریومدی سبزواری از محتشمین خراسان و از وزرای نامدار آن دیار بوده.

ابن الفوطی در کتاب مجمع الآداب فی معجم الألقاب از قول استاد خود خواجه نصیرالدین طوسی در باب او چنین نقل میکند که عزالدین طاهر از فرزندان طاهر بن حسین خزاعی ذوالیمینین بود و در عصر خود بر همه سمت تقدم داشت و در خراسان وزیر امیر ارغون آقا (حکمران مغولی خراسان و مازندران از ۶۴۱ تا ۶۵۴) بود و در همه کار اختیار حل و عقد و اخذ و رد داشت.

عزالدین طاهر فریومدی در وزارت خراسان و مازندران دوش بدوش خواجه بهاء الدین جوینی صاحب دیوان پدر خواجه شمس الدین و عطاء ملک صاحب تاریخ جهانگشای جوینی عهده دار اداره امور امیر ارغون آقا بود و خاندان او با خاندان جوینی بستگی تمام داشتند و امیر ارغون آقا هر وقت که باردوی بزرگی یعنی بخدمت خان مغول میرفت خواجه عزالدین طاهر را بنیابت خود در خراسان و مازندران میگذاشت.

بعد از آنکه در سال ۶۵۳ هـ لاکو برای دفع اسماعیلیه و تسخیر بغداد بخراسان

آمد امیر ارغون آقا بخدمت او شتافت و عمال زبردست خود از جمله خواجه عزالدین و عطا ملک جوینی را با معرفتی نمود و ایشان تماماً در خدمت هولاکو داخل گردیدند و از ایشان چنانکه میدانیم خواجه شمس الدین جوینی و برادرش عطا ملک در دستگاه هولاکو بترقیات عظیم نایل آمدند و خواجه عزالدین طاهر هم که با ایشان مناسبات بسیار خوب داشت همچنان در وزارت خراسان باقی ماند تا در سال ۶۲۶ وفات یافت و عطا ملک جوینی که در این تاریخ حاکم عراق عرب بود امر داد تا در بغداد جهت او باقاعه مراسم عزاداری پرداختند ۱۰

این عزالدین طاهر فریومدی مردی ادب دوست و شاعر پرور بود و سعدالدین سعید هروی از شعرا و مداحان مخصوص اوست .

بعد از مردن عزالدین طاهر پسر او وجیه الدین زنکی سمت وزارت خراسان را یافت و او نیز مانند پدر در رعایت جانب دوستی خواجه شمس الدین جوینی صاحب دیوان و برادرش عطا ملک میکوشید و او ظاهراً داماد خواجه شمس الدین بود اما در این دوره که مقارن او اواخر ایام ایلخانی ابا قاخان و دوره ایلخانی سلطان احمد تگودار (۶۸۳-۶۸۱) بود کار خاندان جوینی رو بنکبت داشت و خواجه شمس الدین و برادرش عطا ملک و عمال زبردست ایشان پیوسته در شکنجه و آزار و مصادره بودند و در آن میان خواجه وجیه الدین زنکی نیز بی نصیب نماند .

در سال ۶۸۱ موقیمکه نائره خصومت بین شاهزاده ارغون حکمران خراسان ۲ و سلطان احمد تگودار بشدت اشتعال یافت بارغون گفتند که : «صاحب دیوان کسی را پیش خواجه وجیه الدین فرستاده تا آن شهزاده را دارو دهد ، فرمان شد تا خواجه وجیه الدین را در قوچان بگرفتند و خانه های او را غارت کردند ، بشفاعت بولغان خاتون او را ببخشیدند و در بیست و سیم جمادی الآخره او را اطلاق فرمود

۱- مجمع الآداب ابن الفوطی (نسخه عکسی متعلق بنگارنده)  
 ۲- البته ابن شاهزاده ارغون را که پسر اباقا خان است و بعد از تگودار ایلخان شده نباید با امیر ارغون آقای سابق الذکر پدر امیر نوروز معروف اشتباه کرد .

و فرمود که امیرعلی ملازم او باشد تا وقتی که آن قضیه را تفحص رود<sup>۱۴</sup> در اوایل سال ۶۸۲ ارغون هنگام مراجعت از بغداد بسمت خراسان که قلمرو حکومتی او بود در راه با عمال تگودار و پیشکاران صاحب‌دیوان بخشونت معامله نمود و با اینکه روز بروز بر طرفداران او افزوده میشد بواسطه مشکلات مالی و نداشتن پول کافی در زحمت افتاد بهمین جهت جمعی از یاران او گفتند که وجیه‌الدین زنگی وزیر خراسان و مضافات آن از مال دیوانی تومانا بتصرف گرفته و آنها را بخزانه نرسانده است.

ارغون امر داد تا او را مورد مؤاخذه قرار دهند و مالی را که بدعوی سخن چینان ضبط کرده است از او بگیرند.

خواجه وجیه‌الدین که مردی کافی و دانا و سخن پرور بود و بدرستی خود اطمینان داشت در این پیش آمد سخت بهیچکس التجا نبرد و از توسل بامرا و خواتین مغول اجتناب کرد و پیغام داد که شاهزاده حکم فرماید تا محاسین و کتاب حساب او را برسند و اگر چنانکه معاندین میگویند دیناری اختلاس کرده بجای هر دینار هزار دینار عوض بدهد. امرای ارغونی کسی پیش او فرستادند و باو فهماندند که غرض شاهزاده مال است نه کشیدن حساب پس صلاح او در این است که بمسؤل او جواب قبول دهد.

بعد از مدتی گفتگو و تبادل سفر او خواجه وجیه‌الدین قبول کرد که بانصد تومان یعنی ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ دینار تحویل خزانه ارغون دهد، سیصد تومان نقد و دو یست تومان مواشی و غلات و اقمشه و آلات، ولی در این ضمن یکی از خواص خواجه وجیه‌الدین بارغون رساند که خواجه در همین روزها صورتی از نفایس جواهر و ذخائر خود را نزد معتمدی بطوس فرستاده تا آنها را پیش او بامانت بسپارد. ارغون مأموری فرستاد و آن صورت را بدست آورد و چون بر کثرت ابواب جمعی خواجه وجیه‌الدین اطلاع یافت از قبول دو یست تومان جنس استنکاف کرد و آنرا نیز بنقد خواست.

خواجه وجیه‌الدین اضطراراً آن وجه را تهیه کرد باین شکل که قریب ۳۰۰۰ من طلای مسکوک داد و بقیه را جواهر و پارچه‌های نفیس زه‌بفت از خزانه فیروز کوه و مرو و هرات . ارغون از این بابت مسرور شد و خواجه وجیه‌الدین را خلعت بخشید و بر سر شغل خود باقی گذاشت ۱.

در ایامی که خواجه علاء‌الدین عطا ملک جوینی پیوسته در معرض اذیت و آزار معاندین بوده و اوقات آخر عمر خود را میگذراند دو مراسله به خواجه وجیه‌الدین زنگی نوشته است که ما آنها را عیناً در اینجا نقل می‌کنیم :

« فرزند اعز وجیه‌الدین نسیب خراسان در دولتی که نواب حدنان را بدان دست نرسد و شواب زمان در آن خطه پای ننهد پاینده باد ، سلام و تحیتی که آفانی اشفاق از نفعات آن معطر گردد با چندان آرزو و اشتیاق که تیس و مقدار آن در هندسه عقل از حد برتر است می‌رسانم . حق تعالی بکرم و مرحمت خود در هر لحظه از ما بقدرت کن‌فیکون چه بلاهای گوناگون دفع کرده است و میکند و بزبان حال با چهار و اعلان می‌گوید قل موتوا بغيضکم ان الله علم بذات الصدور ، ما بر بستر غافل و خوش خفته و اعادی و بد سگالان با آتش حقد و حسد در جوش آمده و تیرکید را چهار پر نهاده و کمان تزویر برزه کرده و از ما هدفی بر ساخته اما چون حامی و حارس لاتاخذنه سنة و لانوم می‌فرماید که « انهم یکیدون کیداً و اکید کیداً از آن حال حسود چه باک از فحوی ان تبصروا و تتقوا لایضركم کیدهم شیئاً ان الله بما یعملون محیط فارغ نباید بود و نصب عین عمل خویش ساخت . مکتوب جان فزای راحت نمای از دست فلان رسید مفرح بود و از اندوه ها مشرح ، روز و شب قرار و آرام ندارم تا کدام وقت خواهد بود که صباح سعادت از مشرق وصال تجلی کند و ظلمت و سواد لیالی هجران وهموم را براند . احوال این جانب بحسب وقت موجب حمد و شکر حق است اللهم وفقه لما یعبه و یرضی و جنبه عما یکره و یسخط » .

مراسله دیگر اینست بعد از مقدمات :

«ساعت توجه موصلان بدان جانب و تحریر آن مختصر معتمد علی (کذا؟) رسید و از بشارت وصول آن فرزند مشمول بصحت و سلامت اعلام داد، در بدن جانی تازه و در دل فرحی بی اندازه یافت و اینک چون باد می‌بویم و بزبان قلم از دل پرغم هیچ حکایت و شکایت نمی‌گویم، با خویشتن مشافهه تصویری کنم که مواجهه کله‌های روزگار را که دارم شرح دهم و بترجمانی مردمک دیده جور و جفارا که دیده‌ام بر روی هم نهم و از غصه روزگار قصه جان افکار بدست کاشف این غموم دهم چه جبر کسرهای دل جز بدست او نیاید و بدین قدر که بی‌اختیار از ضمیر قلم بر صحیفه کاغذ ترشح کرد اختصار می‌نمایم»

بعد از آنکه ارغوان در سال ۶۸۳ بایلخانی رسید و خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان و تمام کسان او را کشت چندی بعد خواجه وجیه‌الدین زنگی را نیز مقید کرد و بقتل آورد و خواجه قبل از کشته شدن بهر کس متوسل شد از او شفاعتی نکرد از جمله نامه‌ای پیش امیر طوغان شهنشاه قهستان نوشت و خود را «ضعیف‌داعی و وجیه‌عاصی» خواند و این بیت را نیز در طی نامه خود مندرج ساخت که :

بود جانانم هجران تو هر باری سخت

رحم کن بر من دلخسته که کار این بار است

لیکن او نیز کاری نکرد و خواجه را بامر ارغون در تاریخ ۲۰ ذی‌القعدة ۶۸۵ کشتند .

مؤلف تاریخ گزیده این قطعه را در تاریخ قتل او نقل کرده :

وجیه دولت و دین آن فرشته خوی که بود

باصل، طاهر و در فضل و مکرمت بکمال

بسال ششصد و هشتاد و پنج از هجرت

گذشته از مه ذی‌القعدة بیست وقت زوال

شهید گشت برروز سه شنبه در از آن

ز گشت چرخ خسیس و زمانه محتال

هلاک او ز ره عقل و اعتبار بس است  
هر آن کسی را کو غرّه شد بجاه و مال  
روان پاکش بر اهل خلد سرور باد  
که بهود سرور اهل جهان باستقلال  
خواجه وجیه‌الدین زنگی نیز مانند پدر خود مردی ادیب و شعر پرور بود  
و پرور بهاء‌جای از مداحان مخصوص اوست .  
در وقتیکه ارغون از او مبلغ ۵۰۰ دینار مال خواسته بود خواجه وجیه‌الدین  
زنگی بدعوت دوستان خود در توسل بامیر طوغان شهنه قهستان مکتوبی نوشت و از  
خود این قطعه را در آن گنجاند :

چون ز تو دارم جوانی کردش گردون پیر  
مشک من کافور گشت و ارغوانم شد زریز  
آه من سرداست چون باد خزان نبود عجیب  
چون بهار عمر ما را در ستد ایام تیر  
ماه و مهر و تیر با من سخت بد مهر افتاد  
ای مسلمانان فغان از جور مهر و ماه و تیر  
قامت چون تیر من چاچی کمان شد زان سبب  
یار دور اندازد از نزدیک خود ما را چو تیر  
گوشمال حادثاتم داد گردون چون رباب  
همچو چنگم لاجرم می‌آید از رکها نفیر  
آنکه با من کرد گردون کرد با بسیار کس  
بامدادی میربوم در شبانگهی اسیر  
صاحب اعظم وجیه‌الدین بدم دیروز من  
ملک را فرمانده و شاه ممالک را وزیر

زر نهاده گنجها از بهر دفع روز رنج

رنج من زر هیفزود و زر نبودم دستگیر

تکیه بر مال کسان هرگز کسی چون من نکرد

مال من چون مار گشت و من بسان مار گیر

چون عزیز مصر بودم خوار گشتم همچو خاک

از من و دور فلک گر عقل داری پند گیر

سر بر آوردی بدولت پایمردی کن بلطف

دسترس دادت خدای افتادگان را دست گیر

کاین همان دهر است کز شاه اردوان بر بود تاج

وین همان چرخ است کز نوشیروان بستدشرب

طوغان در جواب او نوشت :

سالها جام جم بدست تو بود

چون تو نشناختی کسی چکند

گوهر شب چراغ بودت لیک

چون خود انداختی کسی چکند

اسب رهوار بود و میدان خوش

چون تو بد تاختی کسی چکند

برده بودی و نقشش آمده بود

چون تو کز باختی کسی چکند!

این بود آنچه نگارنده توانست برای روشن ساختن احوال خواجه عزالدین

طاهر بن زنگی بن طاهر و پسرش خواجه وجیه الدین بدست بیاورد و تمام این

تفصیلات بمناسبت آن بود که بدانیم عزالدین طاهری که حسین بن اسعد دهستانی

مؤیدی ترجمه خود را از کتاب فرج بعد الشدة بنام او ساخته که بوده او و خاندانش

در چه زمانی میزیسته اند .

اینک میپردازیم بوصف خود کتاب .



## ۲ - مؤلف این ترجمه

مؤیددی مترجم فرج بعدالشدّة در مقدمه ترجمه خود اصل عربی کتاب را بقلط بابوالحسن علی بن محمد المداینی مورخ و نویسنده مشهور (۱۳۵ - ۱۲۴) نسبت داده است .

از مقایسه ترجمه با اصل عربی تألیف قاضی تنوخى و اشارات دیگر مسلم میشود که مترجم درست ندانسته است که مؤلف حقیقی کتابی که او ترجمه میکرده چه کسی بوده .

واضحترین این اشارات اینست که در ابتدای حکایت ششم از باب یازدهم (ص ۳۴۵ از چاپ بمبئی) چنین مذکور است : « مؤلف کتاب گوید که پدر من قاضی ابوالقاسم تنوخى حکایت کند ... » و غرض از این قاضی ابوالقاسم تنوخى همان قاضی ابوالقاسم علی بن محمد تنوخى (۲۷۸ - ۳۴۲) پدر قاضی ابوعلی محسن تنوخى مؤلف دو کتاب نشوارالمحاضرة والفرج بعدالشدّة است<sup>۱</sup>

مترجم گوید که چون کتاب را از عربی بفارسی برگرداندم مجموعه را «جامع الحکایات فی ترجمه الفرج بعدالشدّة والضیقة» نام نهادم . اسم جامع التواریخ برای ترجمه مؤیدی شهرتی نیافته بلکه هر کس آنرا دیده بآن همان عنوان ترجمه فرج بعدالشدّة را داده است .

از احوال مترجم یعنی حسین بن اسعد بن حسین دهستانی مؤیدی کوچکترین اطلاعی بدست نیامد .

آقای محمد نظام الدین در مقدمه ای که بزبان انگلیسی بر کتاب حوامع الحکایات نوشته اند این حسین مؤیدی دهستانی را همان امیر حسام الدین حسین بن خواجه فخر الدین بهشتی خوارزمی از منشیان زیر دست ارغون آقا مذکور در جلد دوم از

۱ - رجوع کنید ایضاً بفرست نسخ خطی فارسی درموزه بریتانیا تألیف ریو

تاریخ جهانگشای جوینی (صفحات ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۰) یکی شمرده<sup>۱</sup>. این استنباط بنظر ما درست نیست زیرا که اولاً مؤیدی بپیچوجه اشاره بسمت خود در زیر دست ارغون آقا نمیکند و ابدأ اسمی از او در مقدمه ترجمه خود نمیرد بلکه کتاب را بوزیر او خواجه عزالدین ظاهر تقدیم میکند در صورتیکه طبیعی آن بود او که پدرش الخ بیتکچی (یعنی رئیس دفتر و دارالانشاء) ارغون و خود او از منشیان دستگاه آن امیر بوده از امیر ارغون آقا حکمران کل خراسان و مازندران نیز نامی ببرد.

ثانیاً نسبت مترجم فرج بعدالشدۀ مؤیدی است و نسبت آن امیرحسین بهشتی و اولی دهستانی است و دومی خوارزمی و نام این دومی همه جا با ذکر «امیر» آمده و حال آنکه نام حسین بن اسعد مؤیدی با چنین عنوانی مذکور نیست.

اما ترجمه فارسی فرج بعدالشدۀ بقلم مؤیدی دهستانی که شامل سیزده باب و هر باب آن مشتمل بر چندین حکایت تاریخی با نقل رواۀ آنهاست از جهت انشاء جزل و سلیس و بلاغت عبارت یکی از نمونه های بسیار خوب نثر فارسی است بعلاوه خود حکایات مثل اصل آنها در متن عربی غالباً مشتمل بر مطالب تاریخی مهمی است که اکثر آنها را حتی در کتب معتبره تاریخی نیز نمیتوان یافت.

مترجم فاضل این کتاب غالباً در طی حکایات اشعار بسیاری از خود بفارسی بتناسب مضمون مطالب آورده و در آخر هر حکایت «فصلی چنانکه لایق و موافق آن حکایت و مبین اعتبار بآن درایت باشد» بیان نموده است.

این کتاب بخط نسخ خوش در ۴۶۲ صفحه بقطع وزیری در سال ۱۳۲۹ قمری بچاپ سنگی در بمبئی بطبع رسیده و از آن نسخ خطی کامل یا مختصر شده نیز در يك عده از کتابخانه های عمومی و خصوصی موجود است.

این کتاب نفیس بلیغ را با اینکه بچاپ نیز رسیده کمتر کسی در ایران میشناسد و آن چنانکه باید نه از لحاظ اهمیت تاریخی مطالب نه از جهت انشای روان و پخته آن چندان مورد اعتنا نیست در صورتیکه تاریخ انشاء آن تاریخاً متعلق

بیکی از بهترین ادوار نثر فارسی یعنی اواسط قرن هفتم هجری و مقارن تاریخ انشاء گلستان سعدی و جهانگشای جوینی و طبقات ناصری است.

ما با نوشتن این مقاله خواستیم توجه طالبان انشاء بلیغ و سالم زبان شیوای فارسی را بجانب این کتاب فراموش شده جلب کنیم و برای آنکه این کار بهتر صورت گرفته باشد ضمناً چند قطعه از اشعار مترجم کتاب فرج‌الشدۀ و نمونه‌هایی از نثر او را ذیلاً بدست می‌دهیم.

چند نمونه از اشعار او :

بده ز شکر* الطاف خویش چینه او	ترا سخن چو خوش آید زطوطی نطقی
بصیقل کرمت غم زدا ز سینه او	زبان شکر* او چون در انبساط بود
خـزانه تو نباید کم از هزینه او	چو کرد بر تو هزینه جواهر خود را

\* \* \*

مکن تا توانی بجز راستی	چو خواهی که باشد ترا کار راست
شود کم چو از راستی کاستی	غم و رنج افزائی و ، خـزرمی
چو در حق مردم نکو خواستی	تو از راستی برخورداری بی گمان

\* \* \*

یاد در شب تاریک کنون ماه بر آمد	خورشید منیر است که ناگاه بر آمد
هر چند که آن لحظه نه از چاه بر آمد	بنداشتم از حسن مگر یوسف عهد است
در چاه ز نه خدانش و از چاه بر آمد	از زلف چو چو گانش تو گومی دلم افتاد
صد خار بیک بارش از آن راه بر آمد	تا به رگل رویش نظر افتاد دلم را

\* \* \*

چون موی تو در قفای تو می آید	دل در طلب رضای تو می آید
سر کرده بزیر پای تو می آید	تو میروی و چو زلفت این شوریده

\* \* \*

شیوه لطف و رسم دل‌داری	هر که با مردمان کند عادت
------------------------	--------------------------

نه ز پای بلا خورد آسیب  
هیچ خصلت بنزد عاقل نیست  
نه زدست ستم کشد خواری  
نیست در عالم عمل تخمی  
به ز دلداری و کم آزاری  
ببر و مندی نکو کاری

\* \* \*

فضل اندوز و علم حاصل کن  
سخن آبدار را آییست  
کاین دو سرمایه نکونامیست  
کاهرانی نتیجه فضل است  
که ازو زرع خرمی نامیست  
صید اقبالش آید اندر دست  
جهل اصل خمول و ناکامیست  
نان مرد از هنر شود پخته  
هر که از شست دانشش دامیست  
بی هنر ماندن تو از خامیست

اینک دو حکایت کوچکتر از حکایات آن کتاب برسیل نمونه :

«عبدالله بن سلیمان بن وهب در وقت وزارت خویش حکایت کرد که پدرم سلیمان گفت که در آن وقت که در حبس محمد بن عبدالملک بن الزبیر بودم در ایام خلافت الواثق بالله یک روز بامداد برخاستم غمناکتر از هر وقتی و نومید تر از هر روزی ، رقعۀ بمن دادند که برادرم حسن بن وهب نوشته بود و قطعه ای در وی مکتوب بود که ترجمه اش اینست :

بگاہ حادثه هر چند سهناک بود  
اگر چه بسته شود کار نا امید مشو  
اگر صبور نباشی تو از که صبر آید  
بصبر و برک و مگر شاد باش و آه مکن  
که آنکه بست هم او باز زود بگشاید  
ابن بن وهب میگوید که من آن رقعۀ بفال برگرفتم و قوتی در من پدید آمد  
و امیدوار گشتم و رقعۀ باو نوشتم که ترجمه اش این بود :

اگر چه محنت من دیر : کشید، فرج  
عجب مدار که هر چند زود تر برسد  
مگر بگویم ک آنچه از خدا امید منست  
و ثوق هست که بی بوک و بی مگر برسد  
و خدای تعالی چنان ساخت که آن شب نماز خفتن در خانه خود گزارم و خدای  
هم در آن روز مرا از آن محنت خلاص ارزانی داشت و سبب آن بود که رقعۀ که  
برادرم نوشته بود صاحب خبر بر واثق عرضه داشت در حال باطلاق من فرمان داد

و گفت روا ندارم که در حبس من<sup>۸</sup> بامید فرج کسی بمیرد لا سیما که مرا خدمت کرده باشد».

ایضاً

«اسحق بن ابراهیم الموصلی که از اکابر بغداد و مقرر بان دارالخلافه بود و جمعی بحمايت و حفظ او در عیش روزگار میگذرانیدند غلامی داشت فتح نام که بآب کشیدن نصب کرده بود. روزی اسحق آن غلام را گفت حال تو چو نیست و خبر تو چگونه باشد؟ گفت از چندین مردم که در این سراها اند هیچکس از من و تو بدبخت تر و رنج کش تر نیست، تو همه روز ترتیب نان ایشان میکنی و من آب ایشان میکشم. اسحق بخندید و این سخن از آن غلام او را خوش آمد، گفت حاجتی بنخواه، گفت حاجت من آنست که مرا دلشاد گردانی و از مال خود آزاد کنی و این هر دو استر را که بدان آب این جماعت میکشم بمن بخشی تا بعد از این نان خود ترتیب کنم. اسحق در حال او را آزاد کرد و آن هر دو استر را بدو بخشید.

در این حکایت فایده آنست که چون بزرگی را که ایزد عز اسمه غزارت مال و جلالت حال و بسطت جاه ارزانی داشته باشد چون از فرو دستی خدمتی پسندیده آید یا بر مدح مداحی تحسین گوید یا هنر هنرمندی را مرضی شمرد یا بر نکته معاشری بخندد باید که در حال او را صلۀ بخشد و انعامی و اکرامی ارزانی دارد تا همچنانکه بواسطه آن شخص گشایشی و نشاطی در ضمیر او پیدا آید بسبب آن اعزاز و اکرام و موهبت و انعام که از او بدان شخص رسد شادمان و خوشدل گردد، و در این معنی گفته شده :

روز گارش بلطف خود خوش کن  
همه نقش مراد او شش کن  
خاطر دشمنش مشوش کن  
خلق را نعل از این در آتش کن  
ادهم روزگار ابرش کن

نکته ای چون خوش آیدت ز کسی  
بهر يك نکته در سرای سپنج  
سخنش چون ترا دلارام است  
ید بیضانما چو کرد او سحر  
خوش عنان باش زیر بار کرم